# وجه ششم اعتبار شخصیات حقوقیه

وجه ششم برای اعتبار شخصیات حقوقیه تمسک به روایاتی بود که از آنها استفاده میشود تصرفات دولت جور، نافذ قرار داده شده، با توجه به این که به عنوان شخصیت حقوقی تصرف می کردند؛ پس امضاء تصرفات شخصیت حقوقیه متوقف نیست بر جایی که ولایت شرعیه و ولایت به حق بر تصدی شخصیت حقوقی وجود داشته باشد، بلکه حتی اگر تصدی عن ظلم باشد، تا زمانی که استقرار وجود دارد، این تصرفات امضاء شده است. در این وجه به طوائفی از روایات تمسک می شود:

طائفه اولی روایاتی بود که بر قبول جائزه از سلطان و عمال سلطان دلالت داشت.

طائفه دوم روایاتی بود که بر تجویز تولی امر از طرف دولت جور (فی الجمله) دلالت داشت.

طائفه سوم روایات دال بر جواز شراء زکات یا خراج یا مقاسمه ای که دولتِ جور از مردم جمع آوری کرده است. این اموال به عنوان شخصیت حقوقیه گرفته شده است و درعین حال که متصدی، ولایت شرعی براين امر ندارد و تصرف او ظلم است، اما حکم به جواز شراء برای مومنین شده است، مگر در جایی که علم به حرمت وجود داشته باشد.

صاحب وسائل این روایات را در باب 52 ابواب ما یکتسب به ذکر کرده است.

## برخی روایات طائفه سوم

روایت اول (صحيحه عبدالرحمن بن الحجاج):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع مَا لَكَ- لَا تَدْخُلُ مَعَ عَلِيٍّ فِي شِرَاءِ الطَّعَامِ- إِنِّي أَظُنُّكَ ضَيِّقاً قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ- فَإِنْ شِئْتَ وَسَّعْتَ عَلَيَّ قَالَ اشْتَرِهِ[[1]](#footnote-1).

روایت دوم(صحيحه معاوية بن وهب):

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَشْتَرِي مِنَ الْعَامِلِ الشَّيْ‌ءَ- وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَظْلِمُ فَقَالَ اشْتَرِ مِنْهُ[[2]](#footnote-2).

در برخی روایات هم جواز تصرف مقید به عدم علم به حرمت مال بعینه شده است، مثل صحيحه ابی عبیده:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ مِنَّا يَشْتَرِي مِنَ السُّلْطَانِ- مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَ غَنَمِ الصَّدَقَةِ- وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ- قَالَ فَقَالَ مَا الْإِبِلُ إِلَّا مِثْلُ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ- لَا بَأْسَ بِهِ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ- قِيلَ لَهُ فَمَا تَرَى فِي مُصَدِّقٍ يَجِيئُنَا- فَيَأْخُذُ مِنَّا صَدَقَاتِ أَغْنَامِنَا- فَنَقُولُ بِعْنَاهَا فَيَبِيعُنَاهَا- فَمَا تَقُولُ فِي شِرَائِهَا مِنْهُ- فَقَالَ إِنْ كَانَ قَدْ أَخَذَهَا- وَ عَزَلَهَا فَلَا بَأْسَ- قِيلَ لَهُ فَمَا تَرَى فِي الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ- يَجِيئُنَا الْقَاسِمُ فَيَقْسِمُ لَنَا حَظَّنَا- وَ يَأْخُذُ حَظَّهُ فَيَعْزِلُهُ بِكَيْلٍ- فَمَا تَرَى فِي شِرَاءِ ذَلِكَ الطَّعَامِ مِنْهُ- فَقَالَ إِنْ كَانَ قَبَضَهُ بِكَيْلٍ- وَ أَنْتُمْ حُضُورُ ذَلِكَ- فَلَا بَأْسَ بِشِرَائِهِ مِنْهُ مِنْ غَيْرِ كَيْلٍ.

تقریب استدلال به این روایات این است که اگر این تصرفات امضاء نشده بود، آن چه از صاحب محصول گرفته می شود به ملک او باقی است و ملک عنوان عام دولت نشده، و لذا معامله ای که ظالم به عنوان متولی شخصیت حقوقیه انجام می دهد صحیح نخواهد بود. پس آن چه عاملِ سلطان جمع آوری کرده را می توان از او خرید یعنی معامله با او امضاء شده است.

## روایات طائفه چهارم

روایات طائفه رابعه، روایاتی است دال بر این که اشخاص می توانند زمین خراجی را به عنوان قباله از سلطان جور اخذ کنند و آن را به دیگران منتقل کنند به همان قیمتی که از سلطان گرفته اند.

این روایات در باب 93 ازابواب مايکتسب به وسائل ذکر شده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ لَهُ قَرْيَةٌ عَظِيمَةٌ- وَ لَهُ فِيهَا عُلُوجٌ يَأْخُذُ مِنْهُمُ السُّلْطَانُ خَمْسِينَ دِرْهَماً- وَ بَعْضِهِمْ ثَلَاثِينَ وَ أَقَلَّ وَ أَكْثَرَ- مَا تَقُولُ إِنْ صَالَحَ عَنْهُمُ السُّلْطَانَ- أَعْنِي صَاحِبَ الْقَرْيَةِ بِشَيْ‌ءٍ- وَ يَأْخُذُ هُوَ مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِمَّا يُعْطِي السُّلْطَانَ قَالَ- قَالَ هَذَا حَرَامٌ[[3]](#footnote-3).

در این روایت «حرامٌ» به گرفتن اکثر بر می گردد، نه این که اصل قراد داد با سلطان جائز نباشد. شاهد مطلب روایات دیگری است که در باب اجاره یا مزارعه آمده که افراد می توانند زمین های خراجی را از سلطان اخذ کنند و در آن کار کنند و به همان قیمت به دیگران اجاره دهند، مثل صحیحه اسماعیل بن فضل هاشمی:

وَ عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ اسْتَأْجَرَ مِنَ السُّلْطَانِ- مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ بِدَرَاهِمَ مُسَمَّاةٍ أَوْ بِطَعَامٍ مُسَمًّى- ثُمَّ آجَرَهَا وَ شَرَطَ لِمَنْ يَزْرَعُهَا- أَنْ يُقَاسِمَهُ النِّصْفَ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَكْثَرَ- وَ لَهُ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ فَضْلٌ أَ يَصْلُحُ لَهُ ذَلِكَ- قَالَ نَعَمْ إِذَا حَفَرَ لَهُمْ نَهَراً- أَوْ عَمِلَ لَهُمْ شَيْئاً يُعِينُهُمْ بِذَلِكَ فَلَهُ ذَلِكَ- قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ اسْتَأْجَرَ- أَرْضاً مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ بِدَرَاهِمَ مُسَمَّاةٍ- أَوْ بِطَعَامٍ مَعْلُومٍ فَيُؤَاجِرُهَا قِطْعَةً قِطْعَةً- أَوْ جَرِيباً جَرِيباً بِشَيْ‌ءٍ مَعْلُومٍ- فَيَكُونُ لَهُ فَضْلٌ فِيمَا اسْتَأْجَرَ مِنَ السُّلْطَانِ- وَ لَا يُنْفِقُ شَيْئاً أَوْ يُؤَاجِرُ تِلْكَ الْأَرْضَ قِطَعاً- عَلَى أَنْ يُعْطِيَهُمُ الْبَذْرَ وَ النَّفَقَةَ- فَيَكُونُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَضْلٌ عَلَى إِجَارَتِهِ- وَ لَهُ تُرْبَةُ الْأَرْضِ أَوْ لَيْسَتْ لَهُ- فَقَالَ لَهُ إِذَا اسْتَأْجَرْتَ أَرْضاً فَأَنْفَقْتَ فِيهَا شَيْئاً- أَوْ رَمَمْتَ فِيهَا فَلَا بَأْسَ بِمَا ذَكَرْتَ[[4]](#footnote-4).

همچنین در باب مزارعه و مساقات هم این مطلب در روایات ذکر شده:

وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ‌الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقَبَالَةِ أَنْ تَأْتِيَ الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ- فَتَتَقَبَّلَهَا مِنْ أَهْلِهَا عِشْرِينَ سَنَةً- فَإِنْ كَانَتْ عَامِرَةً فِيهَا عُلُوجٌ فَلَا يَحِلُّ لَهُ قَبَالَتُهَا- إِلَّا أَنْ يَتَقَبَّلَ أَرْضَهَا فَيَسْتَأْجِرَهَا مِنْ أَهْلِهَا- وَ لَا يُدْخِلِ الْعُلُوجَ فِي شَيْ‌ءٍ مِنَ الْقَبَالَةِ- فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحِلُّ[[5]](#footnote-5).

از این روایات استفاده می شود که معامله با سلطان جائر و تصرفات وضعی، چه در قالب اجاره چه مزارعه و مساقات امضاء شده است.

## حاصل وجه ششم

از مجموع این چهار طائفه از روایات استفاده می شود تصرفاتی که جائر یا عامل جائر انجام می دهد، در صورتی که در محدوده معاملات شرعی باشد، صحیح است و مجرد این که سلطان یا عامل سلطان است موجب بطلان معامله نیست.

البته برخی روایات مختص به موارد خاص هستند. مثلا طائفه اول موردش فقط هدیه دادن است و شامل قرادادهای دیگر مثل بیع و اجاره نمی شود، اما از مجموع طوائف بعد ضمّ بعضها ببعض بعید نیست این نتیجه گرفته شود که ائمه علیهم السلام تصرفات اعتباری از ناحیه سلطان یا عامل سلطان ولو تصرفاتی که به عنوان شخص حقوقی انجام داده اند را امضاء کرده اند.

آن چه از این روایات استفاده می شود، این است که نسبت به برخی از مصادیق شخصیت حقوقی مثل دولت و زیر مجموعه ها و دوائر تحت آن، چنین شخصیات حقوقیه ای امضاء شده اند. اما آیا می توان از این دلیل، امضاء هر شخصیت حقوقیه ای را استفاده کرد؟

نسبت به امضاء شخصیات حقوقیه که مورد ابتلاء عامه مکلفین اند، ممکن است از باب عدم خصوصیت و عدم احتمال فرق توجیه شود؛ چون از روایات استفاده می شود که امضاء شخصیات حقوقیه برای تسهیل امربر مؤمنین است و این که به تضییق نیفتند، و این ملاک شامل همه شخصیات حقوقیه مورد ابتلاء عامه مکلفین می شود حتی اگر قبلا وجود نداشته باشد. لذا ممکن است قائل به توسعه به این مقدار شویم.

اما شخصیات حقوقیه ای که مورد ابتلاء عامه ناس نیست و اگر امضاء نشود چنین نیست که اکثر مکلفین به تضییق بیفتند، امضاء آنها از روایات استفاده نمی شود و احتمال خصوصیت می دهیم. تعدی از روایات به ملاک مناسبت حکم و موضوع هم، به مقداری است که عدم اعتبار موجب ضیق مکلفین باشد و تعدی بیشتر احتیاج به دلیل دارد که از ادله به دست نمی آید.

حاصل مطلب این که آن چه از وجه ششم استفاده می شود، همان مقداری است که از دلیل پنجم (حرج نوعی) استفاده می شد نه بیشتر. نتیجه این که باید تفصیل دهیم بین شخصیات حقوقیه مورد ابتلاء عامه و بین شخصیات حقوقیه دیگر، مثل این که عده ای جمع شوند و برای اغراض خودشان شرکت یا موسسه ای را تاسیس کنند که دلیل بر امضاء آن نداریم و اصل هم عدم اعتبار است.

1. وسائل الشیعه ج17 ص 218 [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشیعه ج17 ص 219 [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشیعه ج 17 ص 294 [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‌19، ص: 128 [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشيعة، ج‌19، ص: 59‌ [↑](#footnote-ref-5)